دوفصلنامه جامعه شناسی تاریخی
دوره ۱۶، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۴
مقاله پژوهشی، صص ۹۵-۱۲۶

نقش اجتماعی و فرهنگی زنان ایالت جبال ایران در دوره‌های آل‌بویه و سلجوقی بر پایه نظریه بوردیو

حسن شیخ پیری[۱]، داریوش نظری[۲*]، مجتبی گراوند[۳]، سید علاء الدین شاهرخی[۴]

۱. دانشجوی دکترای تخصصی تاریخ اسلام دانشگاه لرستان
۲. دانشیار گروه تاریخ و باستان شناسی، دانشگاه لرستان
۳. دانشیار گروه تاریخ و باستان شناسی، دانشگاه لرستان
۴. استاد گروه تاریخ و باستان شناسی، دانشگاه لرستان

چکیده

ایالت جبال به‌عنوان کانونی راهبردی در ایران دورهٔ میانه، نقش مؤثری در تحولات سیاسی، مذهبی و فکری جهان اسلام ایفا کرد. با این وجود، نقش‌آفرینی زنان این منطقه علی رغم اهمیت تاریخی آن، کمتر موضوع مطالعات نظام‌مند بوده است.

این پژوهش با رویکردی بین‌رشته‌ای و با کاربست چارچوب نظری پیِر بوردیو، به تحلیل کنشگری و جایگاه زنان در بازتولید قدرت و مقاومت فرهنگی در ایالت جبال در دورهٔ آل بویه و سلجوقی می‌پردازد. مطالعه حاضر با اتکا بر منابع تاریخی اولیه و مطالعات کتابخانه‌ای، مفاهیم کلیدی بوردیو شامل میدان، سرمایه، عادت‌واره و خشونت نمادین را به عنوان ابزار تحلیلی به کار گرفته و به تحلیل نظام‌مند داده‌های تاریخی پرداخته است.

یافته‌ها نشان می‌دهد که زنان جبال، با وجود محدودیت‌های ساختاری و اعمال خشونت نمادین، کنشگرانی فعال و راهبردی بوده‌اند. در میدان علمی-دینی، زنان محدثه و عالمه با تبدیل سرمایه فرهنگی و اجتماعی به سرمایه نمادین در انتقال معارف اسلامی و تربیت شاگردان مؤثر عمل کرده‌اند. در عرصه عرفانی، زنان صوفی با استفاده از شبکه‌های خویشاوندی و معنوی، فضاهایی برای حضور عرفانی ایجاد کردند. همچنین، در حوزه سیاسی و اجتماعی، آنان با سرمایه نمادین و اقتصادی خود در دیپلماسی، مدیریت بحران، تثبیت مشروعیت خاندان‌های حاکم و فعالیت‌های خیریه نقش‌آفرینی کردند.

این پژوهش نشان می‌دهد که زنان جبال، با درک قواعد میدان‌های اجتماعی-فرهنگی و استفاده هوشمندانه از سرمایه‌های مختلف، و با بهره‌گیری از جایگاه راهبردی جغرافیایی ایالت جبال که بستری برای تبدیل فرصت‌های

*نویسنده مسئول: Email: nazari.d@lu.ac.ir

مکانی به سرمایه‌های گوناگون فراهم می‌کرد، توانستند در چارچوب همان ساختارهای مردسالارانه موقعیتی اثرگذار برای خود ایجاد کنند. یافته‌ها اهمیت ترکیب تحلیل جامعه‌شناختی و تاریخی برای درک دیالکتیک سلطه و مقاومت و نقش زنان در تاریخ اجتماعی ایران و جهان اسلام را برجسته می‌سازد و الگویی نظری برای مطالعات آینده در حوزه جنسیت، قدرت و فرهنگ ارائه می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: زنان، جبال ایران، نظریه بوردیو، سرمایه اجتماعی، آل‌بویه و سلجوقیان.

مقدمه

ایالت جبال در دورهٔ میانه، با قرارگیری در شاهراه ارتباطی شرق و غرب، به کانونی راهبردی در تجارت و سیاست و عرصه تعامل و رقابت نیروهای مذهبی، فکری و فرهنگی گوناگون تبدیل شد. این موقعیت ممتاز جغرافیایی، ساختارهای اجتماعی منطقه را دستخوش تحولات گسترده کرد و بستری پویا برای کنشگری گروه‌های مختلف اجتماعی فراهم آورد. با این حال، علیرغم اهمیت تاریخی این منطقه، سهم زنان در شکل‌دهی به فرآیندهای فرهنگی و دانشی آن، در محافل علمی معاصر کمتر بازشناسی شده است.

مطالعات موجود در حوزه تاریخ اجتماعی ایران دوره میانه، عمدتاً با تمرکز بر تحولات کلان سیاسی، از پرداختن به نقش فعال زنان در عرصه‌های علمی، اقتصادی و دینی غافل مانده‌اند. این کم‌توجهی، درکی ناقص از پویایی‌های جامعه آن دوران به دست داده و پیچیدگی‌های کنشگری اجتماعی در این منطقه را نادیده گرفته است. افزون بر این، فقدان چارچوب نظری مناسب برای تحلیل راهبردهای زنان در مواجهه با ساختارهای مردسالارانه، از دیگر کاستی‌های پژوهش‌های پیشین به شمار می‌رود.

هدف اصلی این پژوهش، تحلیل جایگاه اجتماعی و فرهنگی زنان ایالت جبال در سده‌های چهارم تا ششم هجری قمری با کاربست چارچوب نظری پیِر بوردیو است. این مطالعه در پی پاسخ به این پرسش محوری است که زنان چگونه در چارچوب محدودیت‌های ساختاری دورهٔ آل بویه و سلجوقی، به کنشگری فرهنگی و اجتماعی پرداخته و در بازتولید یا بازتعریف میدان‌های قدرت نقش‌آفرینی کرده‌اند.

پژوهش حاضر با استفاده از روش تحقیق تاریخی-تحلیلی و با اتکا بر منابع دست اول تاریخی، به بررسی ابعاد مختلف کنشگری زنان در عرصه‌های گوناگون می‌پردازد. این مطالعه از یکسو در پی تبیین راهبردهای زنان در تبدیل و تبادل سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی و نمادین است و از سوی دیگر به تحلیل مکانیسم‌های مقاومت و تطبیق آنان در مواجهه با ساختارهای سلطه می‌پردازد.

این پژوهش با ارائه تحلیلی نوین از عاملیت زنان در تاریخ اجتماعی ایران، می‌تواند به غنای مطالعات

تاریخ اجتماعی در جهان اسلام بیفزاید. به کارگیری چارچوب نظری بوردیو در این مطالعه، امکان بازخوانی انتقادی روایت‌های موجود از تاریخ اجتماعی ایران را فراهم ساخته و دریچه‌های تازه‌ای برای پژوهش‌های آتی در این عرصه می‌گشاید.

پیشینه تحقیق

بررسی کنشگری زنان در ایالت جبال، با وجود اهمیت تاریخی و فرهنگی این منطقه، تاکنون کمتر مورد اقبال پژوهشگران قرار گرفته است. مطالعات موجود عمدتاً به تاریخ عمومی، جغرافیا و رویدادهای سیاسی–اجتماعی پرداخته‌اند و توجه مستقیمی به کنشگری زنان در تحولات مذهبی، سیاسی و اجتماعی این ایالت نداشته‌اند. با این حال، برخی پژوهش‌ها، به‌ویژه در حوزهٔ فرهنگی و اجتماعی، زمینه‌های ارزشمندی فراهم کرده‌اند.

در حوزهٔ فرهنگی و علمی، جمیله میرزاخانی و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله «بررسی نقش زنان در احیای تمدن اسلامی در حوزه فرهنگی–اجتماعی عصر آل بویه» به تحلیل اجمالی تأثیر زنان مسلمان بر تحولات فرهنگی و اجتماعی عصر آل بویه پرداخته‌اند. همچنین، پروین معصوم‌پور عسگری و همکاران (۱٤۰۰) در مقاله «نقش مذهب شیعه بر شکل‌گیری هویت سیاسی–اجتماعی زن ایرانی در دوره آل بویه» به تأثیر مذهب شیعه بر هویت و جایگاه اجتماعی زنان پرداخته‌اند. با وجود این، هیچ یک از این مطالعات به صورت خاص ایالت جبال را هدف قرار نداده‌اند و موقعیت راهبردی و ویژگی‌های خاص این منطقه در تحلیل آنان لحاظ نشده است.

در حوزهٔ سیاسی، مطالعاتی چون «بررسی کارکردهای سیاسی و فرهنگی زنان هیأت حاکمه در حکومت‌های ترک از دوره غزنویان تا پایان سدهٔ هشتم» (قدیمی قیداری و فرجی، ۱۳۸٦)، «حاکمان زن شیعه مذهب در تاریخ ایران» (ترکمنی آذر، ۱۳۸۵) و «خواتین و نقش سیاسی–اجتماعی آنان در تاریخ اسلام» (جوادی، ۱۳۸٤) به بررسی فعالیت‌های سیاسی زنان پرداخته‌اند. افزون بر این، پژوهش‌هایی در زمینه ازدواج‌های سیاسی نیز انجام شده است؛ مانند «ازدواج‌های سیاسی عصر سلجوقی» (جودکی، ۱۳۸۵) و «کارکرد ازدواج‌های سیاسی در تنظیم روابط حکومت‌های متقارن از قرن ٤ تا ۷ق» (قربان‌نژاد و پات، ۱٤۰۰). با وجود اهمیت این مطالعات، کمتر تمرکزی بر جغرافیای جبال و نقش زنان آن در شبکه‌های قدرت مشاهده می‌شود.

در حوزهٔ عرفان و تصوف، کتاب «نخستین زنان صوفی» (حسینی، ۱۳۸۵) بر اساس منابعی مانند «ذکر

النسوة المتعبدات الصوفیات» (سلمی) به بررسی زنان صوفی در جهان اسلام پرداخته است، اما تنها اشاره‌ای جزئی به زنان صوفی فعال در جبال دارد. همچنین، در حوزهٔ زنان عالمه و محدثه، منابعی همچون «الانساب» و «التحبیر فی المعجم الکبیر» (سمعانی) گسترهٔ جهان اسلام را بررسی کرده‌اند؛ ولی پژوهش مستقلی که کنشگری زنان جبال را به صورت جامع و ویژه تحلیل کند، تاکنون صورت نگرفته است.

یکی از موانع بنیادین در مطالعات پیشین، سوگیری مردانه (Androcentric bias) در منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری سنتی است. پژوهشگرانی مانند فاطمه مرنیسی، رفعت حسن و باربارا استواسر بر اهمیت شناسایی و مقابله با این سوگیری تأکید کرده‌اند (نیکولا، ۲۰۱۷: ٤). متون تاریخی قرون وسطایی غالباً زنان را از منظر مردانه معرفی می‌کنند و کمتر به کنش‌ها و تأثیرگذاری‌های واقعی آنان پرداخته‌اند. در نتیجه، بررسی همهٔ منابع موجود و تحلیل زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نویسندگان برای کاهش اثر ذهنی‌گرایی و ارائه تصویر واقعی از زنان ضروری است.

در پرتو این پیشینه، پژوهش حاضر در مقام نخستین مطالعه جامع و تحلیلی دربارهٔ کنشگری زنان جبال در تحولات مذهبی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی این منطقه قرار می‌گیرد. این تحقیق با بهره‌گیری از چارچوب نظریه میدان و سرمایه بوردیو (۱۹۷۷؛ ۱۹۸٤؛ ۱۹۸٦؛ ۱۹۹۰؛ ۱۹۹۱؛ ۱۹۹۳) تلاش می‌کند جایگاه فعال و اثرگذار زنان را در تحولات تاریخی و بازتولید فرهنگ و هویت اجتماعی ایالت جبال بازنمایی کند و خلأ پژوهشی موجود را پر سازد. افزون بر این، نوآوری پژوهش حاضر در سه سطح قابل‌توجه است: نخست آن‌که برای نخستین‌بار به تحلیل چندبعدی کنشگری زنان جبال در چارچوب نظری بوردیو می‌پردازد و از سطح توصیف تاریخی فراتر می‌رود تا روابط قدرت، سرمایه و عادت‌واره‌های جنسیتی را در میدان‌های سیاسی، دینی و فرهنگی این منطقه تبیین کند. دوم، از منظر روش‌شناختی، با تمرکز بر پیوند میان ساختارهای جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی جبال و شکل‌گیری الگوهای جنسیتی کنش اجتماعی، نوعی تحلیل بافت‌محور و منطقه‌گرا ارائه می‌دهد که در تحقیقات کلان تاریخ زنان ایران مغفول مانده است. سوم، این پژوهش با تلفیق رویکرد تاریخی و جامعه‌شناختی و بهره‌گیری از منابع تاریخی معتبر در کنار نظریه‌های معاصر، الگویی میان رشته ای برای بازخوانی نقش زنان در ساختارهای قدرت و بازتولید فرهنگی فراهم می‌کند؛ الگویی که می‌تواند مبنایی برای بازنگری در تاریخ اجتماعی زنان ایران در سده‌های نخست اسلامی باشد.

چارچوب نظری

چارچوب نظری پیر بوردیو با فراتر رفتن از دوگانه فرد و ساختار، رویکردی دیالکتیکی ارائه می‌دهد که بر روابط قدرت، بازتولید نظم اجتماعی و امکان‌های کنشگری در بسترهای تاریخی و فرهنگی تمرکز دارد. این نظریه از طریق مفاهیم کلیدی «میدان»، «سرمایه»، «عادت‌واره» و «خشونت نمادین»، ابزاری دقیق و چندلایه برای تحلیل جایگاه و کنشگری زنان در جوامع تاریخی – از جمله زنان منطقه جبال در دوره‌های آل بویه و سلجوقی – فراهم می‌آورد.

الف) میدان (Field)

میدان فضایی اجتماعی تعریف می‌شود که در آن کنشگران برای کسب منزلت، مشروعیت و نفوذ با یکدیگر رقابت می‌کنند. هر میدان دارای قواعد، سرمایه‌های معتبر و سلسله‌مراتب خاص خود است. زنان جبال در میدان‌های متداخل فرهنگی، دینی، علمی و اقتصادی فعال بودند و از این عرصه‌ها نه‌تنها برای مواجهه با محدودیت‌ها، بلکه برای ایجاد امکان‌های جدید به‌منظور افزایش منزلت و مشروعیت خود و همچنین بازتولید الگوهای قدرت و دانش بهره می‌بردند (ریتز و گودمن، ۱۳۹۰: ۵۸۵؛ سیدمن، ۱۳۸٦: ۱۹۸–۱۹۷).

ب) سرمایه (Capital)

سرمایه شامل منابعی است که کنشگران در این رقابت‌ها به‌کار می‌گیرند و انواع مختلفی مانند اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نمادین دارد. زنان جبال با استفاده از سرمایه فرهنگی (مانند دانش دینی و علمی)، سرمایه اجتماعی (شبکه‌های خویشاوندی) و سرمایه نمادین (اعتبار و تقوا) جایگاه خود را در میدان‌های مختلف تثبیت و تقویت می‌کردند. تبدیل استراتژیک این سرمایه‌ها به یکدیگر – مثلاً تبدیل دانش به منزلت اجتماعی – یکی از کلیدی‌ترین راهبردهای آنان در بستر تاریخی و اجتماعی خاصشان بود (Bourdieu, 1986: 241-258; Bourdieu, 1984: 244-257).

ج) عادت‌واره (Habitus)

عادت‌واره به مجموعه‌ای از گرایش‌ها، سبک‌های رفتاری و ادراکات درونی‌شده اشاره دارد که از تجربه زیسته و موقعیت اجتماعی فرد ناشی می‌شود و کنش‌های او را در میدان هدایت می‌کند. عادت‌واره زنان جبال، که تحت تأثیر آموزه‌های دینی، سنت‌های خانوادگی و ساختارهای مردسالارانه شکل گرفته بود، به آنان امکان می‌داد تا در عین پذیرش چارچوب‌های موجود، کنشگری خلاق و استراتژیک از خود نشان دهند و از سرمایه‌های خود در عرصه‌های دینی، علمی و اجتماعی به‌گونه‌ای مؤثر استفاده کنند.

(Bourdieu, 1977: 72-78)

د) خشونت نمادین (Symbolic Violence)

خشونت نمادین شکل غیرمستقیم سلطه است که از طریق باورها، آموزش و زبان اعمال شده و نابرابری‌ها را طبیعی جلوه می‌دهد. «دکسا» (Doxa) یا باورهای مسلط در جوامع جبال – مانند برتری مردان در عرصه دانش و قدرت – محدودیت‌های ساختاری برای زنان ایجاد می‌کرد. بااین‌حال، زنان با به‌کارگیری راهبردی سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی خود توانستند این محدودیت‌ها را دور زده و فضاهای جدیدی برای کنشگری ایجاد کنند، اگرچه این امر همواره در چارچوب همان ساختارهای سلطه و با پرداخت هزینه‌های اجتماعی همراه بود (Bourdieu, 1977: 159-197).

در تطبیق این چارچوب با تاریخ زنان جبال، می‌توان دریافت که ایالت جبال با موقعیت راهبردی و فرهنگی خود، مجموعه‌ای از میدان‌های متداخل قدرت، دانش و دین بود. قرارگیری در مسیرهای تجاری و فرهنگی، دسترسی به سرمایه‌های گوناگون را فراهم می‌ساخت. با ظهور اسلام و بازآرایی میدان‌های قدرت و بازتعریف سرمایه نمادین، فرصت‌هایی برای زنان پدید آمد تا در حوزه‌هایی مانند آموزش، وقف و شبکه‌های علمی نقش فعال‌تری ایفا کنند. اگرچه عادت‌واره‌های فرهنگی و دینی و مواجهه مداوم با خشونت نمادین، شرایطی پیچیده برای آنان ایجاد می‌کرد؛ اما استراتژی‌های هوشمندانه زنان در تبدیل و تلفیق سرمایه‌های مختلف، گواه عاملیت مؤثر و خلاق آنان در بازتعریف جایگاه خود در تاریخ است.

نقش جغرافیا در موقعیت زنان جبال

ایالت جبال، که بخش عمده‌ای از کوهستان‌های زاگرس و شهرهای کلیدی فلات ایران مانند اصفهان، ری، همدان، قزوین و کرمانشاه را در بر می‌گرفت، از جایگاهی راهبردی و تاریخی برخوردار بود. این ناحیه نه صرفاً یک واحد اداری، بلکه میدانی اجتماعی و فرهنگی بود که در آن نیروهای گوناگون قدرت، دین، دانش و اقتصاد در تعامل و رقابت قرار داشتند. در چنین میدانی، موقعیت جغرافیایی جبال خود به‌مثابه نوعی سرمایه فرهنگی‌ـنمادین متجسد در فضا عمل می‌کرد و امکان‌ها و محدودیت‌های ساختاری ویژه‌ای برای کنشگری زنان پدید می‌آورد (ابن‌حوقل، ۱۳۴۵: ۱۰۱؛ اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۱۵؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۷۲؛ یعقوبی، ۱۳۵۶: ۴۳).

پیش از نام‌گذاری عربی «جبال»، این سرزمین در متون فارسی، پهله (پهلوی) و در گزارشات یونانی با عنوان «مدیا» شناخته می‌شد و پس از تسلط سلجوقیان بر بغداد، عنوان «عراق عجم» یافت (ابوریحان

بیرونی، ۱۳۸٦: ۳۵۵؛ حموی، ۱۹۹۵: ۹۹/۲؛ لسترنج، ۱۳۸۳: ۲۰۲). این تحولات نام و تقسیمات سیاسی، خود بازتابی از بازتولید میدان قدرت در طول تاریخ بود؛ فرآیندی که در آن معنا و منزلت مکان نیز دگرگون می‌شد.

قرارگیری جبال بر مسیرهای ارتباطی اصلی شرق به غرب (جاده ابریشم) و شمال به جنوب، این منطقه را به گره‌گاه سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و دینی بدل کرده بود. چنین موقعیتی، به‌ویژه برای زنان، امکان دسترسی غیرمستقیم به شبکه‌های تجاری، جریان‌های علمی و حلقه‌های آموزشی و دینی را فراهم می‌کرد و زمینه تبدیل فرصت‌های مکانی به سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی و نمادین را می‌آفرید. در منطق بوردیویی، این تبدیل سرمایه‌ها حاصل کنش‌های آگاهانه و استراتژیک در میدان است؛ بدین معنا که زنان جبال، هرچند در چارچوب ساختارهای مردسالارانه عمل می‌کردند؛ اما توانایی بازی در میدان‌های قدرت و معنا را به‌گونه‌ای ظریف حفظ کردند.

جغرافیای کوهستانی جبال، با مسیرهای دشوار و پراکندگی جمعیت، سبب می‌شد زنان بیش از مردان در اداره زندگی شخصی و خانوادگی مشارکت فعال داشته باشند. این عادت‌واره فرهنگی از درون فضا برآمده بود؛ نوعی عادت‌واره جمعی مبتنی بر پایداری، درون‌گرایی و خوداتکایی فرهنگی که در تعامل مداوم با طبیعت خشن و پراکندگی زیست‌گاه‌ها شکل گرفت. زیستن در محیطی دشوار، ضرورت اتکای فرد و خانواده به خویش را افزایش می‌داد و شبکه‌های محلی و خانوادگی را به کانون اصلی بقا و نظم اجتماعی بدل می‌کرد. در چنین زمینه‌ای، زنان به‌عنوان نگهبانان انسجام خانوادگی و حافظان سنت‌های فرهنگی، نقش محوری در بازتولید ارزش‌های اجتماعی و انتقال نمادهای هویتی ایفا کردند. این ویژگی‌های عادت‌واره‌ای در طول زمان، در تعامل با میدان‌های قدرت و دین بازتفسیر شده و در قالب الگوهای پایداری، نظم‌پذیری و صیانت فرهنگی در رفتار اجتماعی زنان جبال تجسم یافت (Bourdieu, 1977: 72-78).

در برابر، ساختار قبیله‌ای و مردسالار در حوزهٔ جغرافیای انسانی، محدودکننده کنش‌های آنان بود و دسترسی زنان به سرمایه‌ها را به سازوکارهای نظارت و مشروعیت مردانه وابسته می‌کرد؛ وضعیتی که می‌توان آن را مصداقی از خشونت نمادین دانست، یعنی اعمال قدرت از طریق پذیرش فرهنگی نابرابری‌ها بدون اجبار مستقیم. با این حال، زنان جبال با بهره‌گیری از شبکه‌های خویشاوندی و پیوندهای خانوادگی، امکان انباشت و تبدیل سرمایه‌ها را به‌دست می‌آوردند: سرمایه اقتصادی از راه مدیریت دارایی‌های خانوادگی، سرمایه اجتماعی از طریق روابط درون‌قبیله‌ای، و سرمایه نمادین از رهگذر

نقش‌های مذهبی یا خیرخواهانه. از این رهگذر، آنان می‌توانستند در میدان‌های اقتصادی، علمی، فرهنگی و حتی سیاسی حضور یابند—هرچند به‌صورت محدود، تدریجی و در چارچوب قواعد میدان.

در دوره‌های آل بویه و سلجوقیان، تمرکز سرمایه‌های قدرت، دانش و ثروت در جبال افزایش یافت و این ناحیه به یکی از کانون‌های اصلی سیاست و فرهنگ جهان اسلام بدل شد. در این فضای جدید، میدان‌های نوینی از رقابت و فرصت برای کنشگری زنان گشوده شد؛ زنان در خانواده‌های صاحب‌نفوذ یا حلقه‌های دینی و علمی، از طریق تبدیل سرمایه‌های پیشین به منابع منزلت و نفوذ اجتماعی، توانستند جایگاه خود را در ساختارهای اجتماعی تثبیت کنند. به‌بیان بوردیویی، آنان با تشخیص قواعد هر میدان و تطبیق عادت‌واره‌های خود، استراتژی‌هایی را برای حفظ و افزایش سرمایه‌هایشان اتخاذ کردند.

در جمع‌بندی، جغرافیا و ساختارهای انسانی جبال، نه به‌عنوان ظرفی خنثی بلکه به‌عنوان میدانی پویا از روابط قدرت و معنا، در شکل‌دهی به الگوهای کنشگری اجتماعی زنان نقشی تعیین‌کننده داشتند. این فضا هم‌زمان بستر بازتولید محدودیت‌ها و امکانی برای مقاومت و خلاقیت بود؛ جایی که زنان با بهره‌گیری از فرصت‌های مکانی و فرهنگی، سرمایه‌های متنوع خویش را انباشت، تبدیل و بازآفرینی می‌کردند. درک چنین بستری برای تحلیل واقعی گستره کنشگری زنان در ایالت جبال، ضروری است.

تأثیر اسلام در بازآرایی میدان اجتماعی و جایگاه زنان در ایالت جبال

با ظهور دین اسلام در سرزمین حجاز و گسترش آن به خارج از شبه‌جزیرهٔ عربستان، نخستین تهدیدات نظامی در دورهٔ خلافت ابوبکر متوجه سرزمین‌های ایران گردید. با آغاز خلافت عمر، حملات نظامی به ایران پس از نبرد قادسیه (۱٤ق) با سازماندهی منسجم‌تر و قوت بیشتری از سوی اعراب مسلمان دنبال شد و در حدود دو دهه به سقوط امپراتوری ساسانیان و فتح بخش‌های گسترده‌ای از سرزمین‌های ایران انجامید. حملات نظامی به ایالت راهبردی جبال، به عنوان دروازهٔ ورود به ایران، پس از سقوط تیسفون (۱٦ق) و نبرد جلولا (۱٦ق) در سال‌های آغازین دههٔ سوم هجری قمری در دستور کار دستگاه خلافت قرار گرفت (دینوری، ۱۳۷۱: ۱٦۱؛ ابن خلدون، ۱۳٦۳: ۵۲۰/۱). اعراب مسلمان با پیروزی در نبرد نهاوند (۲۱ق)—که از آن تحت عنوان فتح الفتوح یاد می‌کنند—آخرین مقاومت متشکل ایرانیان را در هم شکستند و راه تصرف آسیای میانه و سایر مناطق ایران را برای خود هموار کردند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ٤٤/۲؛ بلاذری، ۱۳۳۷: ٤۳٦).

با استیلای اعراب مسلمان بر سرزمین‌های ایران، زمینهٔ مهاجرت آنان به این کشور، از جمله ایالت

راهبردی جبال، فراهم گردید (اشپولر، ۱۳۷۳: ٤٤٨/١). در کنار برخی جذابیت‌های مادی، یکی از انگیزه‌های مهم اعراب مسلمان در حمله به ایران، ترویج و تبلیغ دین اسلام بود. آنان با تسلط بر ایران و دگرگونی نظام سیاسی این کشور، زمینهٔ تحولات عمیق مذهبی را فراهم نمودند(دینوری،۱۳۷۱: ۱۵۳)

پیش از ورود اعراب مسلمان به ایران، دین رسمی حکومت ساسانیان آیین زرتشت بود. نظام سیاسی ساسانی بر مبنای ایدئولوژی‌های مذهبی مبتنی بر آیین زرتشت استوار بود و دین در لایه‌های سیاسی و اجتماعی نفوذ معناداری داشت. موبدان زرتشتی، به عنوان مبلغان و حافظان دین زرتشت، از قدرت بالایی برخوردار بودند و تصمیمات حکومتی زیر نظر آنان و بر پایهٔ آموزه‌های دینی شکل می‌گرفت. علاوه بر اکثریت زرتشتی، جامعهٔ ایران شامل اقلیت‌های دینی مسیحی، یهودی و بودایی نیز بود که به ویژه در ایالت جبال حضور داشتند. همچنین در دورهٔ ساسانی، دو قرائت نوین از دین زرتشت توسط پیروان دو فرقهٔ مانوی و مزدکی به ترتیب در سال‌های آغازین و پایانی این حکومت عرضه شد (ابن‌حوقل، ۱۳٤٥: ۱۰۱؛ مقدسی، ۱۳٦۱: ۵۸۹؛ اشپولر، ۱۳۷۳: ۳۸۳/۱؛ پیرنیا، ۱۳۸۰: ۲۵۲/۱-۲٦۳)

با ورود اسلام به ایران و به تبع آن به ایالت جبال، با وجود برخی ستیز و سازش‌های نخستین، به تدریج اکثریت مردم ایران و ایالت جبال، به ویژه در دورهٔ حکومت‌های ایرانی، اسلام آوردند. ایالت جبال با ورود اسلام و به‌ویژه در دورهٔ عباسیان، دستخوش تحولات گسترده‌ای شد که نه تنها ساختارهای سیاسی و مذهبی منطقه را تغییر داد؛ بلکه امکان‌های جدیدی برای مشارکت زنان در فعالیت‌های اجتماعی و مذهبی پدید آورد (چوکسی، ۱۳۸۱: ۸۹-۱۰۳).

در چارچوب نظری بوردیو، این تحولات را باید بازآرایی میدان‌های قدرت و بازتعریف سرمایه نمادین در جامعهٔ ایرانی- اسلامی تلقی کرد. استقرار اسلام، ترکیبی از تغییرات قانونی و فرهنگی ایجاد کرد که موقعیت اجتماعی زنان را—گرچه به‌صورت تدریجی—دگرگون ساخت و امکان کسب سرمایه نمادین در میدان‌های اجتماعی و مذهبی را برای آنان فراهم آورد. بدین ترتیب، زنان نه تنها به عنوان ذی‌نفعان این تحول، بلکه در مقام کنشگران فعال در بازتولید و بازتفسیر میدان اجتماعی ظاهر شدند (Bourdieu, 1996: 215-222).

یکی از دگرگونی‌های مهم ناشی از استقرار اسلام، تغییر در موقعیت حقوقی زنان بود؛ در حالی که زنان در دورهٔ ساسانی تحت سلطهٔ نظام پدرسالار و محدودیت‌های شدید قانونی قرار داشتند، آموزه‌های اسلامی برخی حقوق اجتماعی و خانوادگی را برای زنان به رسمیت شناخت. این تغییرات اگرچه تدریجی بود؛ اما در مقایسه با دورهٔ پیشین، موقعیت اجتماعی زنان در نظام اسلامی تحول یافت. بر این

اساس، در بخش‌های آتی به واکاوی ابعاد گوناگون کنشگری زنان در ایالت جبال پرداخته خواهد شد (عریان، ۱۳۹۳: ۱۰۱،۱۸۵،۲۹۵؛ بارتلمه، ۱۳۳۷: ٤۰؛ صادقی، ۱۳۹۳: ٥٦-۱۱۲)

الف) زنان جبال؛ حافظان هویت اسلامی و مروجان علوم دینی

زنان در ایالت جبال، در مقام پاسداران هویت اسلامی و مروجان علوم دینی، نقشی اساسی در آموزش و انتقال معارف دینی ایفا کردند. گسترش اسلام در جبال حاکی از آن است که زنان، به‌ویژه در جایگاه مادران، افزون بر آشناسازی فرزندان با اصول اخلاقی و دینی، از طریق آموزش غیررسمی قرآن و مبانی فقهی در خانه، پایه‌های اعتقادی نسل آینده را مستحکم می‌ساختند؛ این کنش، نمونه‌ای از عادت‌واره دینی و فرهنگی است که رفتار روزمره زنان را شکل می‌دهد و محصول فضای تاریخی و اجتماعی ایالت جبال به شمار می‌رود (Bourdieu, 1977: 72-78).

توصیه‌های متعدد پیامبر اسلام(ص) دربارهٔ اهمیت آموزش قرآن و معارف دینی—همانند روایت «من علم ولدا له القرآن قلده الله قلادهٔ یعجب منها الأولون والآخرون یوم القیام» (کنز العمّال : ۲۳۸٦)— نه تنها جایگاه والای آموزش و علوم دینی را نشان می‌دهد، که انگیزه‌ای نیرومند برای زنان و مادران فراهم می‌آورد تا تربیت دینی و انتقال آموزه‌ها به نسل آینده را در اولویت قرار دهند. در چارچوب نظری بوردیو، این کنشگری نمونه‌ای از تبدیل سرمایه فرهنگی به سرمایه نمادین است که مشروعیت اجتماعی زنان را تحکیم می‌بخشد و توانایی آنان برای ایفای نقش در میدان دینی-فرهنگی را افزایش می‌دهد.

علاوه بر نقش خانگی، زنان در محافل آموزشی و دینی نیز فعال بودند. اسناد تاریخی نشان می‌دهد که برخی از آنان با تأسیس مدارس و مراکز آموزشی، امکان یادگیری علوم اسلامی و اخلاقی را برای دیگران فراهم می‌کردند (سمعانی، ۱۳۸۲: ۳۱۷/۱۳؛ ذهبی، ۱٤۰۹: ۱۰۲/۳٦). این مراکز نه تنها به توسعهٔ فرهنگی و دینی جبال کمک می‌کردند، که انتقال ارزش‌های اسلامی به نسل‌های بعدی را نیز تسهیل می‌کردند.

زنان جبال، با الهام از آموزه‌های قرآن کریم (ر.ک: احزاب: ۵۹؛ نور: ۳۱) و به ویژه دستورهای مرتبط با حفظ حجاب و رفتار اخلاقی، در برابر چالش‌ها و تهدیدهای فرهنگی و اجتماعی ایستادگی کردند و با ترویج ارزش‌های اسلامی، به مقابله با تأثیرات منفی فرهنگ‌های بیگانه پرداختند. رعایت این آموزه‌ها در عمل، در متون تاریخی نیز بازتاب یافته است و بسیاری از زنان جبال با عناوینی چون «عفیفه» و «صالحه» یاد شده‌اند (سمعانی، بی‌تا: ٤۰۸/۲، ٤۱۸، ٤۳۲) که نشان از پایبندی آنان به دستورهای قرآنی و نقش فعالشان در حفظ هویت دینی و فرهنگی جامعه دارد. این الگوی کنشگری، نمادی از کاربست

راهبردی سرمایه نمادین در میدان اجتماعی- فرهنگی است که هم مشروعیت نمادین زنان را تقویت می‌کرد و هم به بازتولید و تثبیت هویت اسلامی جامعه یاری می‌رساند.

ب) از حدیث تا حکمت؛ نقش زنان محدثه و عالمه در میدان علمی- دینی جبال

حضور گسترده زنان محدثه و عالمه در جبال، نمونه‌ای بارز از شکل‌گیری یک «میدان علمی-دینی» در چارچوب نظریه پیِر بوردیو است. در این میدان، سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی و نمادین در رقابتی پیوسته برای کسب مشروعیت علمی و منزلت دینی بازتولید می‌شدند. تصمیمات زنان جبال—در آموزش، شاگردی—نه صرفاً محصول عقلانیت محاسبه‌گرانه و فردگرایانه، بلکه ناشی از عادت‌واره‌ها و سرمایه‌های موجود آنان بود. آنان با بهره‌گیری از این سرمایه‌ها، مسیر اجتماعی (Trajectory) خود را در میدان علمی-دینی شکل دادند و از موقعیت محلی اولیه به شبکه‌های فرامحلی و مشروعیت علمی گسترده‌تر دست یافتند.(Bourdieu, 1986: 241-258).

موقعیت این زنان در میدان تحت تأثیر فضای اجتماعی (Social Space) و «فاصله‌ها» (Distances) از کانون‌های قدرت بود. نزدیکی به استادان برجسته، دسترسی به فرصت‌های آموزشی و شبکه‌سازی را فراهم می‌کرد. آنان از رهگذر روایت دقیق و امانت‌دارانهٔ احادیث، سرمایه نمادین اعتماد علما و جامعه را انباشت کردند و در درون شبکه‌های علمی مردانه، موفق به کسب مشروعیتی نسبی در سلسله مراتب دینی شدند؛ هرچند این جایگاه همواره تحت الشعاع روابط مردانه و شکننده باقی می‌ماند.

فعالیت این زنان در مراکزی چون اصفهان، ری و همدان – از مساجد و مدارس تا محیط‌های روستایی – نشان از گسترش ساختارهای دانشی داشت. مشارکت آنان در تدریس و به ویژه تألیف آثار علمی، به عینیت‌یافتگی سرمایه فرهنگی منجر شد. این فرآیند، دانش را به میراثی ماندگار تبدیل کرد و از طریق تکرار در میدان علمی-دینی، به بخشی از «عادت‌واره» بدل شد که به طور طبیعی به بازتولید مشروعیت دینی و سرمایه فرهنگی آنان می‌انجامید. (Bourdieu, 1977: 72-78)

از دیدگاه نظریهٔ میدان، دستاورد این زنان حاصل تعامل پیچیدهٔ انواع سرمایه‌هاست. سرمایه فرهنگی آنان—دانش حدیث، آشنایی با اسناد روایی و مهارت در تدریس—پایهٔ اصلی مشروعیت‌شان را تشکیل می‌داد؛ در حالی که سرمایه اجتماعی آنان از رهگذر ارتباط با استادان برجسته و تربیت شاگردان متعدد تقویت می‌شد. این تلفیق سرانجام به «سرمایه نمادین» می‌انجامید؛ یعنی آن حیثیت و اعتبار دینی که مشروعیت آنان را در نگاه جامعهٔ علمی و مذهبی تحکیم می‌بخشید (Bourdieu, 1984: 244-257; Bourdieu, 1986: 241-258).

ابوسعد سمعانی (٥٦٢–٥۰٦ق) در آثار خود چون التحبیر فی معجم الکبیر و الأنساب، گزارشی دقیق از حضور گستردهٔ زنان در حلقه‌های علمی اصفهان به دست داده و خود نیز از محضر بیش از سی زن محدثه بهره‌مند شده است. این روایت تاریخی گواهی بر آن است که زنان محدثه توانستند از طریق شبکه‌های آموزشی، جایگاهی نهادی در میدان علمی- دینی کسب کنند و سرمایه نمادین خود را تثبیت کنند.

نمونه‌های شاخص: ام‌البهاء فاطمه بنت ابی‌فضل اصفهانی (٥۳۹ق) از چهره‌های برجسته بود که با روایت از استادانی چون احمد بن محمود الثقفی، ابراهیم بحرویه، ابی فضل المقری و سعید الیعیار(ابن عماد، ۱٤۰٦: ۱۱؛ یاعفی، ۱٤۱۷: ۲۰۷) و تعلیم شاگردانی همچون ابوسعد سمعانی و ابن عساکر، ابوموسی مداینی، محمد بن ابی طالب بن شهریار، عبدالطیف بن محمد الخوارزمی، محمد بن الرازانی، جعفر بن محمد آیوسان و ابن بنتها داود بن معمر، شبکه‌ای گسترده از پیوندهای علمی و اجتماعی ایجاد کرد (سمعانی، بی‌تا، : ٤۳۲/۲–٤۳۳؛ ابن عساکر، ۱٤۱٥: ۲۱/٤؛ ابن عدیم، بی تا٥٦٤٥/۱۲). ذهبی او را با القابی چون «الشَّیْخَةُ، العَالِمَةُ، الوَاعِظَةُ، الصَّالِحَةُ، المُعَمَّرَةُ، مُسْنَدَةُ أَصْبَهَان» ستوده است (ذهبی، ۱٤۱٤: ۱٤۸/۲۰). این توصیفات بازتابی از سرمایه نمادین او در میدان علمی است.

فاطمه عقیلی جوزدانی (٥۲٤–٤۳۰ق) که با کنیه‌های ام‌ابراهیم، ام‌الغیث و ام‌الخیر شناخته می‌شود، نمونه‌ای از کنشگر هوشمند در میدان علمی- دینی به شمار می‌رود. او در سال ٥۳٥ق شاگردی ابن ریذه، از محدثان برجسته عصر خود، را آغاز کرد و از او کتاب‌های مهمی چون «معجم الکبیر» و «معجم الصغیر» طبرانی و «الفتن» نعیم نیشابوری را استماع کرد (سمعانی، بی‌تا: ٤۲۸/۲–٤۲۹؛ کحاله، بی‌تا: ٦۸). این ارتباط علمی، سرمایه نمادین قابل توجهی برای تثبیت موقعیت او در میدان علمی به ارمغان آورد. چنان که ذهبی وی را با صفت «مُسندهٔ اصفهان» توصیف کرده است. از میان شاگردان او می‌توان به ابوالعلاء عطار، ابوموسی مدینی، فاطمه بنت سعد خیر، ابوجعفر صیدلانی، عفیفه بنت احمد، ابوسعید ارجانی، داوود بن نظام‌الملک، ابو سعد احمد بن کوراگانی جلکی و شعیب سمرقندی اشاره کرد (ذهبی، ۱٤۰۹: ۱۰۲/۳٦؛ ابن عماد، ۱٤۰٦: ۲۱/۷؛ حموی، ۱۹۹٥: ۱٤٤/۱).

عایشه ورکانیه (٤٦۰ق) از دیگر شخصیت‌های برجسته علمی بود که به عنوان یکی از نامدارترین علمای زمان خود شناخته می‌شد. به نقل از سمعانی، گروهی از مردان و زنان از مناطق مختلف به محضر او می‌شتافتند تا از دانش وی بهره‌مند شوند. این گزارش حاکی از مشروعیت کامل او به عنوان مرجع علمی و درنوردیدن مرزهای جنسیتی در آموزش است. از جمله افرادی که از درس‌های او بهره بردند،

می‌توان به ام‌الرضا دختر حمد بن علی حبال و ابوالعز حسن بن هادی علوی اشاره کرد (سمعانی، ۱۳۸۲: ۳۱۷/۱۳). ابو منصور صالحانی، ابن ماشاذه اصفهانی و اسماعیل بن محمد التیمی الطلحی الاصبهانی از او روایت حدیث کرده‌اند (سیوطی، بی‌تا: ۲٦، ۱۰٤؛ مهدوی، ۱۳۸٦: ۲۰۲/۱، ۵۷۹) و وی نیز به نقل از ابی عبدالله محمد بن منده روایاتی را نقل کرده است (سمعانی، بی‌تا: ۲۳۲/۱؛ ذهبی، ۱٤۱٤: ۱۲۸/۲۰؛ حموی، ۱۹۹۵: ۳۷۳/۵).

فخرالنساء شهده بنت احمد إبری (٤۸۲–۵۷٤ق) از زنان برجسته عالم، محدث و خطاط بود که در دینور از ایالت جبال متولد شد و در بغداد به اوج شهرت رسید. او زیر نظر پدر و استادان برجسته‌ای چون ابوبکر شاشی، ابن سراج و طراد زینبی آموزش دید و در علوم حدیث و فقه به جایگاهی ویژه دست یافت (ابن خلکان، ۱۳٦٤: ٤۷۷/۲؛ سمعانی، ۱۳۸۲: ۹٦/۱؛ ابن اثیر، ۱۹٦۵: ٤۵٤/۱۱؛ ابن فوط، ۱۳۷٤: ۲٦۱/۱). شهده نمونه‌ای از زنانی است که با پیوند مراکز علمی جبال و بغداد، الگویی از «میدان فرامحلی علم» را رقم زد.

با وجود این، ساختار مردسالارانهٔ دانش دینی، نوعی «خشونت نمادین» علیه زنان عالمه اعمال می‌کرد که در حذف یا حاشیه‌نشینی آنان در برخی منابع تاریخی بازتاب یافته است. این محدودیت‌ها بازتاب دکساهای جنسیتی حاکم بر میدان علمی–دینی بود؛ باورهای پذیرفته‌شده‌ای که شایستگی مردان برای علم و نقل حدیث را بدیهی می‌دانست و نقش زنان را فرعی تلقی می‌کرد. با این حال، گستردگی شبکه‌های شاگردی و روایی آنان—از اصفهان و همدان تا بغداد و شام—نشان می‌دهد که این زنان توانستند با بهره‌گیری از سرمایه‌های علمی و اجتماعی خود، مرزهای محدودکننده دکساهای موجود را درنوردند و در بازتولید مشروعیت دینی و علمی نقش فعال ایفا کنند (Bourdieu, 1977: 159-197).

در کنار این چهره‌ها، منابع تاریخی از زینب بنت ابی شجاع شیرویه، ضوءالنهار بنت حافظ و فاخته بنت ابوالعلاء در همدان و ده‌ها زن عالمه دیگر در جبال یاد کرده‌اند، از جمله آمنه بنت عباد علوی طباطبایی، ام‌النجم امه‌الله بنت هبه‌الله، تقیه بنت المفضل، ام‌البهاء الطهرانیه، ام‌الفتوح النبانیه، رابعه بنت ابی‌معمر، زینب بنت ابی‌نعیم، ام‌الرجاء زبیده بنت محمد، ست آزرمیه بنت احمد، ام‌الضیاء بنت الجلیل، ام‌النجم العنابریه، ست‌الناس بنت سیدعلی، ام‌الکرامه القریشیه و ظفر بانویه بنت ابی‌نصر و... (سمعانی، بی‌تا: ۳۹٦/۲–٤۳٤). حضور آنان گواهی است بر تداوم سرمایه فرهنگی زنان و نقش پویای آنان در بازتولید میدان علمی–دینی جبال است.

ج) زنان صوفی؛ بازیگران میدان عرفانی و بازآرایی مرزهای جنسیتی

در منطقهٔ جبال، زنان صوفی اگرچه در منابع تاریخی با محدودیت ثبت و روایت روبه‌رو بوده‌اند؛ اما حضور و تأثیر آنان در تحولات عرفانی این منطقه انکارناپذیر است. این زنان، با وجود نگاه‌های تبعیض‌آمیز حتی در میان برخی عارفان—که طریقت را ویژه مردان می‌دانستند و مجاهدت زنان را در حد «چرخاندن دوک و رشتن پنبه» تقلیل می‌دادند (زینی، ۱۳۸۸: ۲٤)—نتوانستند کاملاً از قید روابط مردانه رها شوند و عمدتاً با تکیه بر عامل خویشاوندی فرصت‌هایی برای ابراز وجود یافتند؛ دستیابی به مراحل سلوک در این شرایط، بیش از آنکه نشان از نبود ساختارهای سلطه داشته باشد، گویای مقاومت خلاقانه و شکل‌گیری عادت‌واره در بطن همان ساختارها بود.

برخی منابع سنتی، از جمله التعرّف اثر ابوبکر کلاباذی (۳۸۰ق)، زنان صوفی را در علم و عمل ناقص دانسته و از حضور آنان در فعالیت‌های معنوی چشم‌پوشی کرده‌اند، گویی زنان نمی‌توانستند صدای مقتدر اسلام یا صوفیه باشند (کلاباذی، ۱٤۱۲: ۹٦). این نگرش، بازتابی از ساختار مردسالارانهٔ تاریخ‌نگاری اسلامی است و نشان می‌دهد که حضور زنان در تصوف آن‌قدر محسوس بوده که نیاز به طرد یا کم‌اهمیت جلوه دادن آن احساس می‌شده است. در برابر این رویکرد، منابعی چون ذکر النسوهٔ المتعبدات الصوفیات ابوعبدالرحمان سلمی (٤۱۲ق) و نفحات‌الانس نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۸۹ق) به ذکر احوال، کرامات و جایگاه معنوی زنان صوفی پرداخته‌اند (سلمی، ۱۹۹۳؛ جامی، بی‌تا). این تقابل در منابع، خود گواهی بر وجود دیدگاه‌های متنوع دربارهٔ جایگاه زنان در تصوف است و زمینهٔ تحلیل جامعه‌شناختی میدان عرفان را از منظر بوردیو فراهم می‌آورد.

برای درک مصداقی‌تر این کنشگری، بررسی زندگی چند زن صوفی در جبال ضروری است: عایشه دینوری جایگاه ویژه‌ای داشت. او شاگرد ابراهیم بن شیبان (۳۳۷ق) بود و در مقام مربی و راهنمای معنوی، مجالس ذکر و ارشاد برپا می‌کرد و در میان زنان نقشی مؤثر در ترویج آموزه‌های عرفانی ایفا می‌کرد (سلمی، ۱۹۹۳: ٦۸). چنین موقعیتی را می‌توان به‌مثابهٔ شکل خاصی از سرمایه فرهنگی مجسَّم در میدان صوفیه دانست که از طریق زیست دینی، تربیت شاگردان و استمرار حلقه‌های ذکر بازتولید می‌شد.

صفرا رازی از شهر ری، که با صوفی مشهور ابوحفص نیشابوری ازدواج کرد، نمونه‌ای دیگر است. روایت سلمی از پافشاری او بر باقی‌ماندن در عقد همسر، نه صرفاً یک انتخاب شخصی، که نوعی راهبرد کنشگرانهٔ زنانه در میدان عرفان بود (سلمی، ۱۹۹۳: ۷۳). او با این تصمیم، ضمن بهره‌مندی از برکات معنوی و شبکه‌های طریقتی همسرش، موقعیت خود را در میان صوفیان حفظ کرد. این اقدام را می‌توان ترکیبی از سرمایه اجتماعی مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی و طریقتی، و سرمایه نمادینی دانست که

مشروعیت عرفانی او را تثبیت می‌کرد.

این الگوی خویشاوندی منحصر به منطقهٔ جبال نبود؛ بلکه در سایر مناطق جهان اسلام نیز به عنوان راهبردی مؤثر برای نفوذ زنان به حوزهٔ عرفان تکرار شد؛ برای نمونه، در بلخ، فاطمه دختر امیر بلخ پس از توبه با ارسال پیام برای عارف نامدار احمد خضرویه گفت: «مرا از پدر بخواه، احمد اجابت نکرد دیگر بار کس فرستاد که ای احمد من تو را مردانه‌تر از این دانستم، راهبَر باش نه راهبُر» (عطار، ۱۳۷۰: ۳۰۳). این اقدام جسورانه نشان می‌دهد که چگونه زنان آگاهانه از پیوند زناشویی به عنوان ابزاری برای ورود به دنیای عرفان و دستیابی به مرادان معنوی استفاده می‌کردند. نمونه‌ای دیگر از بصره، دختری ثروتمند که به واسطه ثابت بن بنانی تقاضای همسری مالک دینار را داشت تا او را در کار طاعت یاری دهد (همان: ٤٦). این گزاره‌ها به وضوح نشان می‌دهد که ازدواج برای این زنان، نه تنها یک پیوند اجتماعی، بلکه ابزاری معرفت‌شناختی و راهی برای دستیابی به سلوک عرفانی بود.

این الگوی ترکیب سرمایه اجتماعی و معنوی در دیگر زنان صوفی جبال نیز تکرار می‌شود. فاطمه بنت الحسین بن الحسن بن فضلویه رازی—که ابن جوزی در المنتظم از او یاد کرده—واعظه و متعبده‌ای برجسته بود که در ری، رباطی برای زنان زاهد تأسیس کرد و مجالس وعظ و ذکر برپا می‌داشت. فاطمه نه‌تنها در میدان تصوف حضوری فعال داشت، که در عرصه علمی نیز از بزرگانی چون ابوجعفر ابن مسلمه و ابوبکر خطیب حدیث شنید و خود راوی آثاری چون ذم الغیبهٔ ابراهیم حربی و مسند الشافعی بود (ابن جوزی، ١٤١٢: ٢٤٧/١٧؛ سمعانی، بی تا: ٤٢٩). جایگاه او در دو میدان—علم حدیث و تصوف—بیانگر توانایی زنان صوفی جبال در ترکیب سرمایه دینی و معنوی برای ایفای نقش مؤثر در انتقال معارف است.

همچنین منابع از بانویی اصفهانی یاد کرده‌اند که از او با عنوان امره الصفهانیه یاد می‌شود؛ جامی در نفحات‌الانس حکایتی از عظمت روحی و سجایای معنوی او نقل کرده است (جامی، بی‌تا: ۷۳۷). اگرچه گزارش‌ها دربارهٔ او و دیگر زنان صوفی پراکنده است، همین اشاره‌ها نشان می‌دهد که حضور زنان در میدان تصوف نه تصادفی بود و نه استثنایی؛ بلکه آنان، هرچند در چارچوب‌های محدود، توانستند در جریان‌های عرفانی و معنوی اثرگذار باشند.

در سطحی کلان‌تر، شخصیت‌هایی چون رابعه عدویه—هرچند در جبال نزیسته—از طریق آموزه‌های عشق الهی الهام‌بخش زنان صوفی این منطقه شدند (سلمی، ۱۹۹۳: ۲۷؛ غزالی، ۱۳۷۸: ٥١/٤؛ بدوی، ۱۹۷۸: ١٤٦). گفتمان رابعه را می‌توان نوعی سرمایه نمادین فرامکانی دانست که از یک جغرافیا

به جغرافیای دیگر سرایت کرد و برای زنان جبال الهام و مشروعیت عرفانی فراهم آورد.

خانقاه‌ها و مدارس صوفیه نیز در این فرایند نقش مهمی ایفا کردند. این مراکز نه‌تنها میدان رقابت صوفیان مرد بودند، که امکان محدودی برای حضور زنان در مجالس ذکر و مراقبه فراهم می‌کردند (کرنل، ۱۹۹۹: ٦۱؛ حسینی، ۱۳۸۵: ۱٤٤). در برخی نواحی جبال، به ویژه ری شواهدی از حضور زنان در مجالس وعظ و ذکر وجود دارد (ابن جوزی، ۱٤۱۲: ۱۱۲/۱۸). از منظر بوردیویی، مشارکت زنان در این فضاها را می‌توان به‌منزلهٔ راهبرد کسب و بازتوزیع سرمایه نمادین در ساختاری ذاتاً مردمحور دانست.

افزون بر این، گزارش‌هایی از مشارکت اجتماعی زنان صوفی در فعالیت‌های خیریه و کمک به نیازمندان در جبال وجود دارد (حسینی، ۱۳۸۵: ۵۹). این وجه از کنشگری، بیانگر ترجمهٔ سرمایه معنوی به سرمایه اجتماعی است که موجب تقویت جایگاه آنان در جامعهٔ محلی می‌شد.

از دل این روایت‌های پراکنده، می‌توان الگویی از کنش زنانه در میدان تصوف جبال ترسیم کرد؛ الگویی که در آن زنان، با وجود محدودیت‌های ساختاری و گفتمان‌های طردکننده، توانستند با اتکا به شبکه‌های خویشاوندی، طریقتی و معنوی، در بازآرایی مرزهای جنسیتی میدان عرفانی نقش‌آفرینی کنند. به بیان بوردیو، این زنان نه تابعانی منفعل، که کنشگرانی هوشمند در فرایند بازتوزیع سرمایه نمادین و تحکیم جایگاه خویش در میدان عرفان جبال به شمار می‌رفتند(Bourdieu, 1993: 112-145).

د) زنان جبال و سیاست؛ دیپلماسی و راهبری در سایه

در تاریخ سیاسی ایالت جبال، زنان نه‌تنها در میدان‌های فرهنگی و دینی، که در عرصهٔ قدرت نیز حضوری معنادار داشته‌اند. برخلاف روایت‌های رسمی که زنان را در حاشیهٔ تاریخ سیاسی اسلام جای می‌دهند، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که آنان در ساختار قدرت حکومت‌های محلی و منطقه‌ای—به‌ویژه در دوره‌های آل بویه و سلجوقیان—با بهره‌گیری از سرمایه‌های نمادین، اجتماعی و فرهنگی خود، به کنشگرانی اثرگذار در میدان قدرت بدل شدند.

از منظر نظریهٔ پیِر بوردیو، میدان قدرت عرصه‌ای است که در آن کنشگران اجتماعی بر سر کنترل منابع مشروعیت و بازتوزیع انواع سرمایه به رقابت می‌پردازند. زنان در جبال، در شرایطی که ساختار مردسالار دسترسی مستقیم به سرمایه سیاسی را تقریباً ناممکن می‌ساخت، با درک قواعد میدان، راه‌های غیرمستقیم و اغلب شکننده‌ای برای اعمال نفوذ یافتند. کنشگری آنان در عرصه‌های تصمیم‌گیری نه از مجرای قدرت رسمی، که از طریق نفوذ در حاشیه‌های ساختار قدرت ممکن می‌گردید. (Bourdieu, 1986: 241-258).

سیده خاتون، همسر فخرالدوله دیلمی و مادر مجدالدوله، از نمونه‌های شاخص این الگوست. وی پس از مرگ همسرش، در مقام نایب‌السلطنه، زمام امور ایالت جبال را در یکی از بحرانی‌ترین مقاطع تاریخی در دست گرفت و با اتکا به سرمایه نمادین خود—یعنی مشروعیت خاندانی و جایگاه دینی-اجتماعی‌اش—توانست ثبات نسبی در قلمرو حکومت ایجاد کند (مستوفی، ١٣٦٤: ٤٢١–٤٢٢). در چارچوب تحلیلی بوردیو، این کنشگری نمونه‌ای از کاربست هوشمندانه سرمایه مشروعیت در میدانی مردسالار به شمار می‌رود؛ جایی که زنان ناگزیر بودند با بهره‌گیری از عقلانیت نمادین، دانش و دیپلماسی، از خشونت نمادین حاکم بر میدان قدرت بگریزند (Bourdieu, 1989: 14-25).

نخستین نمود این هوشمندی را در مکاتبهٔ دیپلماتیک سیده خاتون با محمود غزنوی می‌توان مشاهده کرد. هنگامی که سلطان غزنوی قصد حمله به ری را داشت، او با نامه‌ای ظریف و استدلالی، غرور و منطق سلطانی را به چالش کشید و هشدار داد که پیروزی بر زنی بیوه مایهٔ ننگ، و شکست از او رسوایی ابدی است (عنصرالمعالی، ١٣١٢: ١٠٥). این اقدام را می‌توان نمونه‌ای از کنش راهبردی در میدان دانست؛ کنشی که در آن عامل اجتماعی با شناخت ضمنی قواعد قدرت و سرمایه‌های موجود، مسیر بازی سیاسی را به سود خود تغییر می‌دهد. سیده خاتون در این اقدام، به جای اتکا به سرمایه نظامی، از سرمایه عقلانی و فرهنگی خود بهره برد و بحران سیاسی را بدون خشونت مهار کرد.

وجه دیگر سرمایه‌گذاری او در میدان قدرت، توجه به علم و نهاد دانش بود. سیده خاتون برای تربیت مجدالدوله، ابوالحسن احمد بن فارسی را به عنوان معلم برگزید و دربار خود را به مرکزی علمی و فرهنگی بدل ساخت که اندیشمندانی چون ابن‌سینا در آن فعالیت می‌کردند (بیهقی، ١٣٥٠: ٤٠). کتابخانهٔ او در ری، نمادی از سرمایه فرهنگی حاکمیتی بود که به قدرت مشروعیت می‌بخشید و در چارچوب نظری بوردیو، نوعی سرمایه فرهنگی نهادمند به شمار می‌آمد.

در تداوم این سنت سیاسی، ترکان خاتون، دختر طغاج‌خان سمرقندی و همسر ملکشاه سلجوقی، از دیگر زنان اثرگذار در میدان قدرت جبال بود. او با شناخت قواعد میدان سلجوقی، توانست به یکی از چهره‌های تعیین‌کننده در نزاع جانشینی بدل شود. برکناری خواجه نظام‌الملک—که از حامیان ولیعهدی برکیارق بود—و حمایت از فرزند خردسالش محمود، بیانگر بهره‌گیری از شبکه‌های سیاسی و اقتصادی برای بازتوزیع سرمایه قدرت بود (ظهیری نیشابوری، ١٣٣٢: ٣٣–٣٦).

با این حال، همواره دیدگاه‌هایی در مخالفت با حضور زنان در سیاست وجود داشت. خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه با نکوهش نقش زنان در حکومت، دخالت آنان را مایهٔ بی‌ثباتی دولت

می‌دانست؛ نگرشی که احتمالاً ریشه در تجربه شخصی او از مداخلات سیاسی ترکان خاتون داشت (نظام‌الملک، ۱۳٦٤: ۲٤۲–۲۵۳).

از نگاه بوردیو، رفتار ترکان خاتون مصداق مبارزه برای بازتعریف مرزهای میدان است؛ او با تکیه بر سرمایه اجتماعی (شبکهٔ امرای درباری) و سرمایه اقتصادی (بذل اموال و هدایا برای جلب وفاداری سیاسی)، کوشید منطق قدرت را بازآرایی کند و مشروعیت خویش را تثبیت کند. هرچند در نبرد بروجرد از برکیارق شکست خورد؛ اما حضور و نفوذ سیاسی او در جبال، نشان دهندهٔ ظرفیت زنان برای تأثیرگذاری در میدان سیاسی اسلامی است (ابن خلدون، ۱۳٦۳: ۷٤۱؛ ابن اثیر، ۱۹٦۵: ۲۲٤/۱۰).

در تحلیل پایانی باید یادآور شد که هرچند سیده خاتون و ترکان خاتون از تبار و زادگاه جبال نبودند—نخستین از طبرستان و دومی از سمرقند—اما به‌سبب نقش‌آفرینی در قلمرو سیاسی و فرهنگی این منطقه، در تحلیل حاضر جای گرفته‌اند. کنش آنان در بستر جبال، مرزهای جغرافیایی و جنسیتی را درنوردید و نشان داد که کنشگران زن می‌توانند سرمایه‌های مشروعیت و نفوذ خود را از میدانی به میدان دیگر انتقال دهند و در بازپیکربندی روابط قدرت محلی مؤثر باشند. در زبان نظری بوردیو، آنان در مقام عاملان میان‌میدانی (inter-field agents) عمل کردند که قواعد سلطه را بازتعریف و خشونت نمادین را به چالش کشیدند (Bourdieu, 1998: 31).

در مجموع، تجربهٔ سیاسی سیده خاتون و ترکان خاتون، بازتابی از قدرت کنشگری زنان در میدان‌های محدود اما مؤثر تاریخی است. آنان با درک منطق بازی قدرت، تسلط بر قواعد میدان و بهره‌گیری از انواع سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی و نمادین، نشان دادند که حتی در ساختارهای مردسالار سده‌های میانی، امکان کنش خلاق و اثرگذار وجود دارد. از این رو، تاریخ جبال نه تنها عرصهٔ سیطرهٔ مردان شمشیر و قلم، که میدان هوشمندی و دیپلماسی زنان نیز به شمار می‌رود؛ زنانی که در سایه، اما اثرگذار، راهبری کردند.

ه) ازدواج‌های سیاسی؛ اتحادها و رقابت‌ها در سایه پیوندها

ازدواج‌های سیاسی در تاریخ ایران، به‌ویژه در مناطق راهبردی چون ایالت جبال، از سازوکارهای بنیادین تحکیم قدرت، تثبیت مشروعیت و تنظیم روابط سیاسی میان خاندان‌های حاکم به شمار می‌رفت. این پیوندها—که در دوره‌های آل بویه و سلجوقیان به اوج خود رسیدند—در واقع، تجلی نوعی «کنش راهبردی در میدان قدرت» بودند؛ جایی که کنشگران سیاسی با درک قواعد میدان (doxa) و با هدف حفظ یا ارتقای موقعیت خویش، به مبادلهٔ انواع سرمایه‌های سیاسی، خویشاوندی، مذهبی و نمادین

می‌پرداختند.

در چارچوب نظریهٔ میدان پیر بوردیو، این ازدواج‌ها را باید شکلی از بازتولید سرمایه نمادین تلقی کرد؛ کنشی که در سطح ظاهری بر پایهٔ پیوند خویشاوندی استوار است؛ اما در ژرفا، ابزاری برای رقابت، ائتلاف و ساماندهی روابط قدرت به شمار می‌رود. بدین سان، ازدواج نه تنها نهادی خانوادگی، که گونه‌ای از «سرمایه‌گذاری سیاسی» محسوب می‌شد که به بازیگران امکان می‌داد سلطهٔ خویش را مشروع کنند و درعین‌حال، پیوندهای فرهنگی و مذهبی خود را استحکام بخشند (Bourdieu, 1984: 244-257).

در دورهٔ آل بویه، این الگو به‌ویژه در ساختار قدرت رکن‌الدوله دیلمی نقشی محوری ایفا می‌کرد. او برای گسترش اقتدار خود در ری، با دختر حسن بن فیروزان از خاندان‌های نامدار جبال ازدواج کرد. ثمرهٔ این پیوند، تولد فخرالدوله بود که بعدها از چهره‌های مهم سیاسی جبال شد. این ازدواج به تحکیم موقعیت آل بویه در نواحی ری، فارس و اهواز انجامید و منافع اقتصادی و سیاسی گسترده‌ای به همراه داشت (ابن خلدون، ۱۳٦۳: ٦۳۱/۳).

رکن‌الدوله همچنین با ازدواج با دختر مرزبان بن محمد سالار، پیوندی راهبردی میان جبال و آذربایجان برقرار کرد و از این طریق موقعیت رقیبش دیسیم را تضعیف کرد (ابن مسکویه، ۱۳۷٦: ۲۰۰/٦). در منطق بوردیویی، چنین کنشی را می‌توان «بازی در میدان قدرت» دانست؛ کنشی که در آن ازدواج به ابزاری برای تنظیم موازنهٔ نیروها و بازتوزیع سرمایه بدل می‌شود.

در ادامهٔ این روند، برای جلوگیری از تنش با امیر منصور سامانی، میان آل بویه و سامانیان مصالحه‌ای شکل گرفت و دختر عضدالدوله به عقد امیر منصور درآمد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳٦۳/۲). این پیوند، نمونه‌ای روشن از کارکرد دیپلماتیک ازدواج در میدان سیاسی است؛ جایی که زنان در مقام حاملان مشروعیت و واسطه‌های انتقال سرمایه نمادین، نقشی فعال در تحکیم روابط میان دو قدرت ایفا می‌کنند.

در جغرافیای جبال، علاءالدوله ابی‌جعفر بن کاکویه نیز برای حفظ اقتدار خود در همدان، دخترش را به ازدواج مشرف‌الدوله بویی درآورد (ابن جوزی، ۱٤۱۲: ۲۷۱/۱۵؛ ابن اثیر، ۱۹٦۵: ۳٤۱/۹). این کنش سیاسی نمونه‌ای از ائتلاف سرمایه‌هاست؛ جایی که دو خاندان از طریق پیوند سببی، امنیت و استمرار قدرت خود را تضمین کردند.

همچنین عضدالدوله دیلمی برای تحکیم روابط آل بویه با خلافت عباسی، دختر خود را به عقد الطائع خلیفهٔ عباسی درآورد (ابن جوزی، ۱٤۱۲: ۲۷۱/۱٤، ۲۷۷). این ازدواج نه تنها کوششی برای همگرایی سیاسی میان دو قطب مذهبی شیعه و سنی بود، که نشان می‌دهد زنان چگونه از جایگاه نمادین

خود در مناسبات قدرت برای تثبیت نفوذ سیاسی و فرهنگی خاندان‌ها بهره می‌برده‌اند.

در دورهٔ سلجوقیان، ازدواج‌های سیاسی به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی و همبستگی میان نهاد سلطنت و خلافت بدل شد. سلجوقیان با آگاهی از منطق نمادین مشروعیت، پیوندهایی سببی با خلفای عباسی برقرار کردند که عمدتاً با مهریه‌های کلان و آیین‌های پرشکوه همراه بود. از جملهٔ این پیوندها می‌توان به این موارد اشاره کرد:

ازدواج ارسلان خاتون، برادرزادهٔ طغرل سلجوقی، با خلیفهٔ القائم بامرالله (ابن اثیر، ۱۹٦۵: ٦۱۷/۹؛ ابن کثیر، ۱۳۹۸: ٦۷/۱۲)؛ ازدواج سفری خاتون، دختر آلپ‌ارسلان، با خلیفهٔ المقتدی بامرالله (ابن کثیر، ۱۳۹۸: ۱۰۵/۱۲؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۲٤۰۵/٤)؛ ازدواج مه‌ملک خاتون، دختر ملکشاه، با همان خلیفه (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۵٤/۲)؛ و ازدواج المستظهر بالله با دختر دیگر ملکشاه در اصفهان (ابن اثیر، ۱۹٦۵: ٤۷۱/۱۰؛ ابن جوزی، ۱٤۱۲: ۱۱۲/۱۷؛ ابن کثیر، ۱۳۹۸: ۱۷۰/۱۲).

این زنان در مقام نمایندگان خاندان‌های سلجوقی، حاملان سرمایه نمادین بودند و میان دو نهاد سلطنت و خلافت به عنوان واسطه‌های مشروعیت عمل می‌کردند. آنان با وجود زیست در ساختاری مردسالار، با تسلط بر قواعد میدان و بهره‌گیری از شبکه‌های قدرت، توانستند از موقعیت خود برای میانجی‌گری و تأثیرگذاری سیاسی استفاده کنند.

در واکاوی نهایی، با به کارگیری از تکنیک شش کلاه تفکر ادوارد دوبونو (دوبونو، ۱۳۸۵)، پدیدهٔ ازدواج‌های سیاسی در جبال را می‌بایست در چهارچوب دوگانگی پیچیده‌ای تحلیل نمود. از یک سو، نمی‌توان جنبهٔ تحمیلی و ابزاری این پیوندها و قربانی شدن عواطف و اختیار زنان در پای منافع سیاسی را نادیده گرفت؛ از سوی دیگر، این زنان در دل همان ساختار محدودکننده، از عاملیت اجتماعی برخوردار بودند و از طریق شناخت قواعد میدان، در بازتولید و حتی دگرگونی آن مشارکت می‌جستند. آنان از جایگاه ظاهراً انفعالی خود فراتر رفتند و با ایفای نقش واسطه‌های سیاسی، حاملان سرمایه فرهنگی و مشروعیت‌بخش‌های نمادین، به کنشگرانی اثرگذار در عرصهٔ قدرت بدل شدند.

از این رو، ازدواج‌های سیاسی در جبال نه تنها سازوکاری برای توازن قدرت، که عرصه‌ای برای ظهور کنشگری هوشمندانهٔ زنان بود؛ عرصه‌ای که در آن سلطهٔ مردانه از طریق مناسبات نمادین بازتولید می‌شد، اما امکان کنش، نفوذ و بازآفرینی اجتماعی برای زنان نیز فراهم می‌آمد.

و) مشارکت زنان در امور خیریه؛ سرمایه نمادین و میدان اجتماعی در جبال

زنان ایالت جبال از دیرباز در عرصهٔ فعالیت‌های خیریه و وقف، نقشی تعیین‌کننده در حیات اجتماعی

و فرهنگی این منطقه ایفا کرده‌اند؛ نقشی که ریشه در سنت‌های دینی و فرهنگی ایران و آموزه‌های اسلامی دارد (ر.ک: قرآن کریم، آل عمران: ۵۷ و ۹۲؛ کهف: ٤٦؛ بقره: ۱۷۷). این مشارکت‌ها افزون بر تأمین نیازهای عمومی جامعه، به تقویت موقعیت اجتماعی زنان و افزایش سرمایه نمادین آنان در میدان اجتماعی–دینی جبال انجامید.

در چارچوب نظریهٔ میدان پیر بوردیو، کنش‌های خیریه و وقف را می‌توان صورت‌هایی از تبدیل سرمایه اقتصادی به سرمایه فرهنگی و نمادین تلقی کرد. زنان، با بهره‌گیری از دارایی‌های مادی خود و هدایت آن در مسیرهای مذهبی و عام‌المنفعه، ضمن کسب مشروعیت اخلاقی و اجتماعی، در بازتولید شبکه‌های قدرت و هنجارهای فرهنگی مشارکت داشتند. بدین ترتیب، عمل خیریه صرفاً یک رفتار دینی یا اخلاقی نبود؛ بلکه کنشی معنادار در میدان اجتماعی محسوب می‌شد که به واسطهٔ آن، زنان جایگاه خویش را در نظم نمادین جامعه بازتعریف می‌کردند (Bourdieu, 1984: 244-257).

خدیجه بنت خواجه بدیعا نمونه‌ای برجسته از این کنشگری است که در سال ٤٥٤ق قناتی در قزوین وقف کرد؛ قناتی که به «قنات آخوند» شهرت یافت و طبق گزارش حمدالله مستوفی در نیمهٔ سدهٔ هشتم، هنوز پس از سده‌ها فعال بود. در وقف‌نامهٔ او آمده است که آب قنات برای ساکنان محله‌های ریگ‌زار و چینی‌بندان اختصاص یافته و استفاده شخصی از آب برای وضو و غسل، بدون اجازهٔ شرعی، منع شده است (مستوفی، ١٣٦٤: ۷۸۰). چنین دقت و نظم حقوقی در وقف‌نامه، نشان از فهم والای واقفه از قواعد شرعی و اجتماعی دارد و مصداقی از عادت‌وارهٔ دینی و اخلاقی در میدان فرهنگی جبال است.

اسلام با تأکید بر حقوق اقتصادی زنان—از جمله حق مالکیت و ارث—بسترهای لازم برای استقلال مالی آنان را فراهم آورد. این استقلال، زمینهٔ مشارکت گستردهٔ زنان در امور عام‌المنفعه شد. آنان با وقف اموال، تأسیس نهادهای خیریه، توزیع صدقات و حمایت از فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی، در واقع سرمایه اقتصادی خود را به سرمایه نمادین و فرهنگی تبدیل کردند و از این رهگذر، به افزایش مشروعیت اجتماعی و منزلت دینی دست یافتند.

در میان نمونه‌های تاریخی، زنان خاندان‌های صاحب‌نفوذ بیش از دیگران در این فرایند نقش داشتند. ترکان زمرد ملک، دختر سلطان محمود، در تزیین و مرمت حرم مطهر امام رضا(ع) مشارکت کرد. کاشی‌های هشت‌ضلعی نفیس موسوم به «کاشی‌های سنجری» که از آن دوران برجای مانده‌اند، نمادی از پیوند میان کنش هنری و سرمایه نمادین مذهبی زنان در جبال به شمار می‌روند (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۳٤۰/۱).

همچنین مادر سلطان ارسلان، طبق گزارش راوندی در راحه‌الصدور، زنی دین‌دار و نیکوکار بود که «نظام آن دولت و قوام آن مملکت به آن خاتون سعیده بود» (راوندی، ۱۹۲۱: ۲۹۹). او با حمایت از علما، زهاد و طلاب علوم دینی، به بازتولید مشروعیت اخلاقی و دینی خاندان حاکم یاری رساند. چنین رفتارهایی در منطق بوردیویی، مصداق بارز انباشت سرمایه نمادین از طریق کنش مذهبی و فرهنگی است.

ابن جبیر اندلسی نیز در سفرنامهٔ خود (سال ۵۷۹ق) از سه خاتون نیکوکار یاد می‌کند و خاتون سوم را دختر «دقوس صاحب اصفهان» معرفی می‌کند که در اعمال صالح و امور خیریه مشارکت گسترده‌ای داشت (ابن جبیر، بی‌تا: ۱۴۵). این گزارش نشان می‌دهد که مشارکت زنان در میدان اجتماعی جبال، محدود به خاندان‌های سلطنتی نبوده و در سطوح مختلف اجتماعی جریان داشته است.

در تحلیل نهایی، مشارکت زنان جبال در امور خیریه را می‌بایست کنشی آگاهانه در میدان اجتماعی–فرهنگی دانست که از رهگذر آن، زنان با بهره‌گیری از سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و مذهبی، جایگاه اجتماعی خود را تحکیم کردند. آنان در عین حرکت در چارچوب‌های سنتی و مذهبی، توانستند از این قواعد برای تولید و بازتولید منزلت اجتماعی بهره برند. به تعبیر بوردیو، این گونه کنش‌ها نمونه‌ای از «راهبردهای نمادین در میدان» به شمار می‌روند که در آن، سلطهٔ مردانه از طریق ابزارهای فرهنگی و مذهبی بازتولید می‌شود؛ اما هم‌زمان امکان کنش و عاملیت برای زنان نیز فراهم می‌گردد (Bourdieu, 1986: 241-258).

از این رو، زنان جبال با کنشگری در عرصه‌های خیریه، هنری و مذهبی، نه تنها در بهبود معیشت عمومی اثرگذار بودند، که در ساختار نمادین جامعه نیز نقش آفریدند؛ نقشی که مشروعیت فرهنگی و اجتماعی این منطقه را در چهارچوب تمدن اسلامی– ایرانی تثبیت کرد.

ز) کنش در میدان سلطه و بازنمایی خشونت نمادین: مطالعه‌ای بر تجربه تاریخی زنان در ایالت جبال

زنان جبال در عرصه‌های سیاسی، علمی و دینی با محدودیت‌ها و موانع گسترده‌ای روبرو بوده‌اند که ریشه در ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و مذهبی منطقه داشت. این محدودیت‌ها نه تنها مشارکت فعال آنان در سیاست را کاهش می‌داد، که دسترسی به آموزش، منابع علمی و کنشگری در محافل دینی را نیز محدود می‌ساخت.

ساختارهای قبیله‌ای و مردسالار در جبال، با تأکید بر تفکیک جنسیتی و نقش‌های سنتی، زنان را عمدتاً به حوزهٔ خانگی محدود می‌کرد. مردان به عنوان سران و تصمیم‌گیرندگان اصلی شناخته می‌شدند و زنان گاهی حتی در مقام بخشی از دارایی مردان تلقی می‌گردیدند (توانا و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۸۷).

تفسیرهای محافظه‌کارانه از دین نیز حضور زنان در عرصه‌های عمومی را محدود می‌ساخت؛ برای نمونه، فقه شافعی عقل زن را در بسیاری جهات نصف مرد می‌دانست (شافعی، ۱۹۹۰: ۳۷/٤) و برخی مفسران با استناد به آیهٔ شریفه ۳٤ سوره نساء «الرجال قوامون علی النساء» بر قیومیت مردان تأکید می‌کردند (حسینی طهرانی، ۱٤۱۸: ۳٤–۳۹). روایت‌هایی چون داستان آدم و حوا نیز بهانه‌ای برای محدودسازی زنان در مسئولیت‌های اجتماعی و اخلاقی به شمار می‌آمد (نظام‌الملک، ۱۳٦٤: ۲٤۳).

یکی دیگر از موانع بنیادین، محدودیت دسترسی زنان به آموزش و منابع علمی بود. این نابرابری‌ها کسب مهارت‌های لازم برای ورود به سیاست و علم را دشوار می‌ساخت و فشارهای اجتماعی و خانوادگی، برآمده از باورهای سنتی، هرگونه تلاش زنان برای مشارکت در عرصه‌های عمومی را با مخالفت روبرو می‌کرد (نظام‌الملک، ۱۳٦٤: ۲٤۲).

الگوهای موفق زنانه مانند ترکان خاتون و ملک خاتون، اگرچه نمونه‌های برجسته‌ای در قلمرو جبال به شمار می‌روند، کم‌شمار بودند و این کمیابی از انگیزهٔ عمومی زنان برای ورود به عرصه‌های سیاسی و علمی می‌کاست. در حوزهٔ علم دینی نیز، زنان محدثه و عالمه نمونه‌هایی الهام‌بخش بودند؛ اما شمار اندک آنان انگیزهٔ عمومی برای مشارکت گسترده در محافل دینی و آموزشی را کاهش می‌داد. با این وجود، برخی زنان با وجود محدودیت‌ها به صورت غیررسمی و پشت‌پرده در سیاست و علم فعالیت داشتند و گاه در مقام مشاوران یا حامیان تصمیم‌گیری‌های خانوادگی عمل می‌کردند (رحیم‌پور ازغدی و علاسون، ۱۳۹٦: ۱۱۳؛ توانا و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۸۷).

در چارچوب نظری بوردیو، محدودیت‌های زنان در جبال را باید نمونه‌ای از «خشونت نمادین» و بازتولید ساختار میدان اجتماعی دانست. میدان سیاسی و علمی، تحت کنترل مردان با سرمایه اجتماعی، نمادین و اقتصادی بیشتر قرار داشت و زنان برای ورود به این میدان، نه تنها با موانع قانونی و فرهنگی، که با نابرابری نمادین در ارزش‌گذاری دانش و توانایی خود روبرو بودند. محدودیت دسترسی به منابع علمی و حمایت‌های اجتماعی، به انباشت «سرمایه فرهنگی محدود» برای زنان می‌انجامید که بر توانایی آنان برای تأثیرگذاری و بازتولید موقعیت اجتماعی‌شان اثر می‌گذاشت (ابن اخوه، ۱۳٦۰: ۱۷۵، Bourdieu, 1998: 31).

با این حال، زنان محدثه و عالمه با اراده و پشتکار، به حفظ و انتقال احادیث و علوم دینی ادامه دادند و نقشی مهم در گسترش آموزه‌های اسلامی ایفا کردند. این کوشش‌ها نمادی از مقاومت فعال و ظرفیت بازتولید سرمایه نمادین زنان در مواجهه با محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی است.

در جمع‌بندی، تاریخ زنان جبال گویای آن است که با وجود ساختارهای مردسالار، تفسیرهای محدودکنندهٔ دینی، محرومیت آموزشی و فشارهای اجتماعی، زنان توانسته‌اند حضوری هرچند محدود اما اثرگذار در عرصه‌های سیاسی و علمی داشته باشند؛ حضوری که نه تنها از ارزش تاریخی و فرهنگی برخوردار است، که زمینهٔ مشارکت مؤثرتر آنان در آینده نیز فراهم آورده است.

نتیجه‌گیری

این مطالعه با بهره‌گیری از چارچوب نظری پیِر بوردیو و مفاهیم بنیادین «میدان»، «سرمایه»، «عادت‌واره» و «خشونت نمادین»، جایگاه و کنشگری زنان در ایالت جبال در دوران آل‌بویه و سلجوقی را بازخوانی کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که زنان این منطقه، علی‌رغم محدودیت‌های ساختاری، فرهنگی و مذهبی، توانستند با شناخت قواعد میدان‌های مختلف، راهبردهایی برای حضور مؤثر، کسب مشروعیت و بازتولید فرهنگی و اجتماعی به کار گیرند. موقعیت راهبردی منطقه در مسیرهای تجاری و ارتباطی، فضایی محدود اما واقعی برای تبدیل سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به سرمایه نمادین فراهم می‌کرد و فرصت‌هایی که غالباً در اختیار زنان نخبه وابسته به خاندان‌های علمی، سیاسی یا دینی بود، برای اکثریت زنان جامعه محدود بود.

در میدان‌های مختلف، زنان محدثه و عالمه با تکیه بر روایت دانش و تسلط علمی و شبکه‌های آموزشی، در حفظ و انتقال معارف اسلامی و گسترش دانش حدیث و فقه نقش‌آفرینی کردند؛ حضور آنان در حلقه‌های علمی و تربیت شاگردان برجسته، ضمن تقویت شبکه استادان و شاگردان، سرمایه فرهنگی و اجتماعی آنان را به سرمایه نمادین بدل کرد. زنان صوفی با بهره‌گیری از روابط خویشاوندی و تسلط معنوی، نفوذ خود را در ساختارهای مذهبی و اجتماعی تثبیت و حدود جنسیتی سنتی را بازتعریف کردند. در عرصه سیاسی، زنان غالباً در چارچوب ازدواج‌های سیاسی یا مناسبات قدرت مردان حضور یافتند؛ این پیوندها بیش از آنکه بیانگر اختیار آنان باشد، ابزار تثبیت سلطه مردان بود (خشونت نمادین)، بااین‌حال برخی زنان از همین موقعیت‌های محدود برای مداخله، میانجی‌گری یا فعالیت‌های خیریه بهره گرفتند و وقف و امور عام‌المنفعه سرمایه اقتصادی آنان را به منزلت نمادین و مشروعیت اجتماعی تبدیل کرد.

تحلیل این پژوهش نشان می‌دهد که تاریخ اجتماعی زنان، نه بازنمایی قدرت مطلق آنان و نه روایت انفعال کامل است، بلکه بازتاب تعامل پیچیده میان محدودیت و عاملیت، سلطه و مقاومت است. زنان

در چارچوب همان قواعد مسلط عمل کردند، اما با بهره‌گیری هوشمندانه از سرمایه‌های محدود، معنا، مشروعیت و اثرگذاری خلق کردند. مطالعه آنان نمونه‌ای روشن از کنشگری هوشمندانه و مقاومتی فرهنگی در دل ساختارهای محدودکننده است و نشان می‌دهد که تاریخ اجتماعی ایران میانه عرصه‌ای پویا برای تعامل میان سلطه و عاملیت بوده است.

پژوهش‌های آینده می‌توانند با بررسی سرمایه‌های مختلف زنان در میدان‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، درک عمیق‌تری از کنشگری آنان فراهم آورند و نشان دهند که این الگو در دیگر مناطق و در بستر گسترده‌تر تمدن ایرانی–اسلامی نیز قابل بهره‌برداری و تطبیق است. این رویکرد تحلیلی، چشم‌اندازی نو برای مطالعه روابط پویای میان جنسیت، عاملیت و ساختارهای اجتماعی در تاریخ ایران و جهان اسلام فراهم می‌آورد. از یک سو، اهمیت تلفیق تحلیل‌های جامعه‌شناختی با مطالعات تاریخی برای درک پیچیدگی‌های دیالکتیک سلطه و مقاومت برجسته می‌شود و از سوی دیگر، الگویی نظری برای مطالعات آتی در حوزهٔ جنسیت، قدرت و فرهنگ ارائه می‌کند. کاربست نظریه بوردیو در این بستر تاریخی، نه تنها عاملیت زنان را از حاشیه به متن کانون تحلیل کشانده، بلکه امکان بازخوانی انتقادی روایت‌های مسلط تاریخی را فراهم ساخته است.

کتاب نامه

- ابن اثیر، علی بن محمد(۱۹٦۵)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر.
- ابن اخوه، محمد بن محمد، و شعار، جعفر(۱۳٦۰)، *آیین شهرداری در قرن هفتم*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن جبیر، محمد بن احمد(بی تا)، *رحله ابن جبیر* بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- ابن‌جوزی، عبدالرحمن بن علی، مصطفی عبدالقادر عطا، محمد عبدالقادر عطا، و نعیم زرزور (۱٤۱۲)، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم*، بیروت: دار الکتب العلمیهٔ.
- ابن‌حوقل، محمد بن حوقل(۱۳٤۵)، *صورهٔ الأرض*، ترجمه: جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد(۱۳٦۳)، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- ابن خلکان احمد بن محمد(۱۳٦٤)، *وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان*، قم: الشریف الرضی.
- ابن عدیم، عمر بن احمد(بی تا) ، *بغیهٔ الطلب فی تاریخ حلب*، بیروت: دار الفکر.

- ابن عساکر، علی بن حسن(۱٤۱۵)، *تاریخ مدینهٔ دمشق*، بیروت: دار الفکر.
- ابن عماد، عبد الحی بن احمد(۱٤۰٦)، *شذرات الذهب فی أخبار من ذهب*، بیروت: دار ابن کثیر.
- ابن فوطی، عبد الرزاق بن احمد(۱۳۷٤)، *مجمع الآداب فی معجم الألقاب*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر، و شحاده، خلیل(۱۳۹۸)، *البدایهٔ و النهایهٔ*، بیروت: دار الفکر.
- ابن مسکویه احمد بن محمد(۱۳۷٦)، *تجارب الأمم*: توس.
- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد(۱۳۸٦)، *آثار الباقیه*، تهران: امیر کبیر.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۳)، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد (بی تا)، *مسالک الممالک*، بیروت: دار صادر.
- المتقی الهندی، علی بن حسام‌الدین، (۱٤۰۱ق)، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفمال، (بکر حیانی و صفوهٔ سقا، مصححان)، بیروت: مؤسسهٔ الرسالهٔ.
- بارتلمه، کریستیان (۱۳۳۷) زن در حقوق ساسانی ترجمه ناصر الدین صاحب الزمانی، تهران: عطائی
- بدوی، عبدالرحمن(۱۹۷۸)، *شهیده العشق الاهی*، کویت: الطبعه الرابعه.
- بلاذری، احمد بن یحیی(۱۳۳۷)، فتوح البلدان، تهران: نشر نقره.
- بیهقی، علی بن زید، و محمد شفیع (۱۳۵۰)، تاریخ الحکماء المسمی به درهٔ الاخبار و لمعهٔ الانوار یعنی ترجمه تتمه صوان الحکمهٔ، لاهور: [بی نا].
- پیرنیا، حسن (۱۳۸۰)، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، تهران: خیام.
- تتوی، احمد بن نصر الله و آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۲)، تاریخ اَلفی(تاریخ هزار ساله اسلام)، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- توانا محمد علی ،کامکاری، محمد، مصطفوی منتظری، سید محمد جواد(۱۳۹۹)، *نقش و جایگاه سیاسی زن در سیاستنامه خواجه نظام الملک طوسی تقابل دیدگاه تحریم و تجویز مشارکت سیاسی زنان در عصر سلجوقی*، فصل نامه علمی- پژوهشی اسلام و علوم اجتماعی، ۱۲(۲٤): صفحات ۲۸۱-۲۹٤
- جامی، عبد الرحمن بن احمد، عبدالحمید مولوی، ویلیام ناسو لیس، و غلام عیسی مولوی [بی تا]، نفحات الأنس، کلکته: [بی نا].
- چوکسی، جمشید گرشاسب (۱۳۸۱)، ستیز و سازش، ترجمه نادر میرسعیدی، تهران: انتشارات

ققنوس.

- حسینی، مریم(۱۳۸۵)، نخستین زنان صوفی، تهران: نشر علم.
- حسینی طهرانی، محمدحسین، و جمعی از فضلا(۱٤۱۸)، رساله بدیعه، مشهد مقدس: علامه طباطبایی.
- حموی، یاقوت بن عبد الله(۱۹۹۵)، معجم البلدان، بیروت: دار صادر.
- خواند میر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین(۱۳۸۰)، تاریخ حبیب *السیر فی اخبار افراد بشر*، تهران: خیام.
- دائرة المعارف بزرگ اسلامی(۱۳٦۹)، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- دوبونو، ادوارد (۱۳۸۵)، *شش کلاه تفکر: نگاهی نو به مدیریت اندیشه*، ترجمه آذین ایزدغفر، تهران: پیک بهار
- دینوری، احمد بن داود(۱۳۷۱)، أخبار الطوال، ترجمه محمود محمدی دامغانی، تهران: نشر نی.
- ذهبی، محمد بن احمد(۱٤۰۹)، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، بیروت: دار الکتاب العربی.
- ذهبی، محمد بن احمد(۱٤۱٤)، سیر اعلام النبلاء، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- راوندی، محمد بن علی، و محمد اقبال(۱۹۲۱)، راحة الصدور و آیة السرور در تاریخ آل سلجوق، لیدن: مطبعة بریل.
- رحیم پور ازغندی طاهره و فریبا علاسوند (۱۳۹٦)، *مشارکت سیاسی خاتون ها در دولت*، فصل نامه علمی- پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، شماره ۸(۲۸): صفحات ۱۰۹-۱۳۰
- ریتزر، جورج، و گودمن، داگلاس جی (۱۳۹۰)، نظریه جامعه‌شناسی مدرن، ترجمه خلیل میرزایی و عباس لطفی‌زاده. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- زینی، مهری، و یداله جلالی پندری (۱۳۸۸)، زنان و سیر و سلوک عرفانی، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)، ۳(۲)، ۲۱-۵۰.
- سلمی، محمد بن حسین، و محمود محمد طناحی(۱۹۹۳)، ذکر النسوة المتعبدات الصوفیات، قاهره: مکتبة الخانجی.
- سمعانی عبدالکریم بن محمد(۱۳۸۲)، الأنساب، حیدرآباد: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیة.
- سمعانی عبدالکریم بن محمد(بی تا)، التحبیر فی المعجم الکبیر، محقق منیره ناجی سالم، [بی جا]:

[بی نا].

- سیدمن، استیون (۱۳۸٦)، کشاکش آراء در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر(بی تا)، طبقات المفسرین، مصحح لجنة من العلماء بإشراف الناشر، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- شافعی، محمد بن ادریس (۱۹۹۰)، الام، بیروت: دار المعرفه.
- صادقی‌گیری، فاطمه(۱۳۹۳)، جنسیت در آرای اخلاقی: از قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم هجری، تهران: نگاه معاصر.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین و محمد ابراهیم خبیصی(۱۳۳۲) ، سلجوقنامه، تهران: کلاله خاور.
- عریان، سعید، فرخ مرد بهرامان (۱۳۹۳)، مادیان هزار دادستان (هزار رای حقوقی)، تهران: ناشر علمی.
- عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم. ،تذکرة الأولیاء،. تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه، ۱۳۷۰..
- عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر(۱۳۱۲)،ترجمه سعید نفیسی ، نصیحت‌نامه معروف به قابوس‌نامه، تهران: مطبعه مجلس.
- غزالی، محمد(۱۳۷۸)، احیاء علوم الدین، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کحاله، عمر رضا(بی تا)، اعلام النساء فی عالمی العرب و الإسلام، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- کلاباذی، ابوبکر محمد بن ابراهیم و محمود نواوی(۱٤۱۲)، التعرف لمذهب اهل التصوف، قاهره: المکتبة الأزهریة للتراث.
- مستوفی، حمد الله بن ابی بکر(۱۳٦٤)، تاریخ گزیده، تهران: امیر کبیر.
- لسترینج،گای (۱۳۸۳)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مقدسی، محمد بن احمد(۱۳٦۱)، *أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*، تهران: کومش.
- مهدوی، مصلح‌الدین(۱۳۸٦)، *اعلام اصفهان*، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.
- نظام الملک حسن بن علی(۱۳٦٤)، *سیر الملوک (سیاستنامه)*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳٥٦)، *البلدان*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۷۱)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: شرکت

انتشارات علمی و فرهنگی.

- یافعی، عبد الله بن اسعد(۱٤۱۷)، *مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- Cornell (1999), RKIA ELAROUI Early Sufi Women. united states of America: Fon's vitae.
- NICOLA (2017), BRUNO DE, WOMEN IN MONGOL IRAN (THE KHATŪNS, 1206-1335), Press: EDINBURGH University
- Bourdieu, P. (1977). Outline of a theory of practice (R. Nice, Trans.). Cambridge University Press.
- Bourdieu, P. (1984). Distinction: A social critique of the judgement of taste (R. Nice, Trans.). Harvard University Press.
- Bourdieu, P. (1986). The forms of capital. In J. Richardson (Ed.), Handbook of theory and research for the sociology of education (pp. 241-258). Greenwood.
- Bourdieu, P. (1991). Language and symbolic power (G. Raymond & M. Adamson, Trans.). Harvard University Press.
- Bourdieu, P. (1993). The field of cultural production: Essays on art and literature. Columbia University Press.
- Bourdieu, P. (1996). The rules of art: Genesis and structure of the literary field (S. Emanuel, Trans.). Stanford University Press
- Bourdieu, P. (1998). Practical reason: On the theory of action. Stanford University Press.
- Bourdieu, P. (1989). Social space and symbolic power. *Sociological Theory, 7*(1), 14–25. https://doi.org/10.2307/202060

The Social and Cultural Role of Women in the Jibāl Region of Iran during the Būyid and Seljuk Periods, Based on Bourdieu's Theory

Hassan Sheikh Piri[1], Dariush Nazari[2*], Mojtaba Garavand[3], Seyyed Alaeddin Shahrokhi[4]

1. PhD student in Islamic History, Lorestan University
2. Faculty member, History Department, Lorestan University
3. Faculty member, History Department, Lorestan University
4. Faculty member, History Department, Lorestan University

Abstract

The Jibāl region, located at the heart of medieval Iran and situated along the major commercial and intellectual arteries of the Islamic world, occupied a strategically significant position in the socio-political and cultural landscape of the Middle Period. Despite its central role in shaping the political, religious, and intellectual trajectories of the region, the agency of women in Jibāl has remained largely obscured within classical historiography and underexplored in modern scholarship. This article adopts an interdisciplinary approach, employing Pierre Bourdieu's theoretical framework to examine the mechanisms through which women in Jibāl participated in the reproduction of power, negotiated constraints, and exercised cultural agency during the Buyid (4th–5th/10th–11th centuries) and Seljuk (5th–6th/11th–12th centuries) eras. Drawing upon primary historical sources and secondary research, this study applies key Bourdieusian concepts—including field, capital, habitus, and symbolic violence—to analyze systematically the diverse spaces in which women's agency manifested. Through this framework, the article demonstrates how women navigated complex social structures characterized by patriarchy, hierarchical religious authority, and shifting political orders, while simultaneously shaping intellectual, spiritual, and political life in meaningful ways. The findings reveal that women in Jibāl were not passive recipients of structural constraints but strategic actors who employed various forms of capital to sustain influence, authority, and cultural presence. In the scientific-religious field, learned women—particularly muḥaddithāt and female scholars—mobilized cultural capital (religious knowledge, literacy,

*Email: nazari.d@lu.ac.ir

and scholarly pedigree) and social capital (scholarly networks and familial affiliations) to acquire symbolic capital, enabling them to teach, transmit Islamic knowledge, and train students. Their participation demonstrates that despite the gendered hierarchies of the era, women successfully carved out spaces of intellectual legitimacy and authority.
In the mystical-spiritual sphere, female Sufis utilized kinship ties, spiritual lineages, and localized networks to create semi-autonomous spaces for devotional practice and religious instruction. These women's activities not only expanded the spiritual field but also contributed to the diffusion of Sufi ethics, ascetic values, and devotional practices throughout the region. Their agency underscores the importance of informal and non-institutionalized fields of religious life in enabling women to exercise cultural and symbolic influence. In the socio-political domain, women in elite households played pivotal roles in diplomacy, crisis management, charitable initiatives, and the consolidation of dynastic legitimacy. Through strategic marriage alliances, philanthropy, and the management of economic resources, these women transformed economic and symbolic capital into political leverage. Their interventions helped stabilize ruling dynasties and fostered networks of loyalty and patronage that were essential to governance in the politically fragmented milieu of the Buyid and Seljuk periods.
A core argument of this study is that the geographical particularities of Jibāl—mountainous terrain, dispersed settlements, and its location along transregional corridors—conditioned the habitus of its inhabitants, including women. This spatiality produced forms of resilience, self-reliance, and localism that shaped women's everyday practices and modes of agency. Women became key actors in sustaining family structures, preserving cultural traditions, and managing local resources, responsibilities that endowed them with forms of capital often unacknowledged in written chronicles. The region's unique socio-geographical configuration thus functioned as a form of embodied cultural capital that facilitated women's participation in social reproduction. Islamic expansion into Jibāl further reorganized social fields, redefined legitimate forms of knowledge and authority, and reshaped gendered patterns of capital access. The transition from Zoroastrian Sasanian structures to Islamic political and religious orders produced new opportunities—including access to Islamic educational spaces, charitable endowments, and religious networks—while simultaneously reinforcing new modalities of symbolic violence, such as patriarchal interpretations of religious norms. Women responded to these changes through adaptive

strategies, leveraging the new symbolic economy of Islam to reposition themselves within reconfigured fields of power. By analyzing these processes through Bourdieu's relational sociology, this article illuminates the dialectic between structure and agency, demonstrating how women both internalized and contested dominant norms. Their strategies—ranging from knowledge production and religious participation to household management and political brokerage—illustrate the dynamic interplay between habitus, capital, and field. Women's engagement, though often mediated by patriarchal oversight, reveals patterns of negotiation, adaptation, and subtle resistance that challenge androcentric narratives of medieval Islamic societies. The article thus makes three primary contributions. First, it offers the first comprehensive and region-specific analysis of women's agency in Jibāl during the Buyid and Seljuk periods. Second, it applies Bourdieusian theory to pre-modern Iranian social history, providing a nuanced interpretive model that moves beyond descriptive historiography toward an analytical understanding of power relations, gendered habitus, and capital conversion. Third, it proposes an interdisciplinary, context-sensitive framework that integrates historical and sociological methods for reconstructing women's roles in Islamic civilization. Overall, this study highlights the importance of re-examining medieval Iranian history through gender-aware and theoretically informed approaches. Understanding the social and cultural role of women in Jibāl not only enriches the historiography of Iran and the Islamic world but also contributes to broader debates on gender, power, and cultural reproduction in historical societies.

Keywords: Women; Jibal of Iran; Bourdieu's Theory; Social Capital; Buyids and Seljuks; Cultural Agency; Symbolic Violence; Social History of Iran.